امیر دریادار شهرام ایرانی، فرمانده نیروی دریایی راهبردی ارتش

گفت‌وگوی «جوان» با مادر شهید مهناوی یکم حامد ربانی از شهدای نیروی دریایی ارتش

از دروازه‌بانی راه آهن تا دفاع از وطن

■ صغری خیل‌فرهنگ

نام شهید «حامد ربانی» مرا به یاد «حامد ربانی»، فرزند شهید سرلشکر پاسدار حاج مهدی ربانی و شهیده بسیجی سکینه ابراهیمی انداخت؛ همان خانواده‌ای که در تجاوز اخیر رژیم صهیونیستی به ایران اسلامی به شهادت رسیدند. همین شباهت اسمی انگیزه‌ای شد تا بیشتر جست‌وجو کنم و پیگیر ماجرا شوم. در ادامه مسیر تحقیقات، به نیروی دریایی ارتش رسیدیم و سپس مرا به روستایی دورافتاده در استان خراسان شمالی هدایت کرد. شهید این روایت، حامد ربانی، اهل روستای حسین‌آباد از توابع بجنورد در خراسان شمالی است. حالا دیگر خیلی‌ها نام حامد ربانی را شنیده‌اند؛ همان سرباز وظیفه ۲۴ساله نیروی دریایی ارتش که در حملات هوایی رژیم صهیونیستی به شهادت رسید. چه کسی فکر می‌کرد که روز ۳۱خرداد سال ۱۴۰۴ حادثه‌ای تلخ نام و یاد جوان اهل سنت و فوتبالیست را برای همیشه در دل‌های مردم ایران حک کند و او را به شهرتی این چنینی برساند. تا جایی که امیر دریادار شهرام ایرانی، فرمانده نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران خودش را به روستای حسین آباد می‌رساند تا پیام تسلیت همکاران خود را به خانواده شهید ابلاغ کند و بگوید یاد و نام شهید مهناوی یکم حامد ربانی را در نیروی دریایی زنده نگه خواهند داشت. متن پیش رو روایتی است از سبک زندگی شهید از زبان مادرش «اوغل بی‌بی داداری» به زبان ترکی خراسانی... و روایتی از حضور دریادار شهرام ایرانی در منزل شهید. لازم به ذکر است در جریان جنگ ۱۲روزه رژیم غاصب صهیونیستی در منطقه یکم نیروی دریایی ارتش شهید حامد ربانی، به همراه سه سرباز دیگر به فیض رفیع شهادت نائل آمدند.

■ **خانه‌های ساده و کوه‌های آرام**

وقتی نام روستای حسین‌آباد را جست‌وجو می‌کنم، تصاویری از خانه‌های ساده و کوه‌های آرام و مردمانی با دل‌های مهربان و صمیمی به چشم می‌آیند. روستایی در نقطه صفر مرزی، جایی که خاک وطن با نفس‌های ترکمنستان درآمیخته و حالا نامش با خون شهیدی از تبار اهل سنت، در تاریخ انقلاب جاودانه می‌شود. مادرانه‌های «اوغل بی‌بی داداری» به زبان ترکی خراسانی اینگونه روایت می‌شود: پسرم حامد متولد ۷دی ۱۳۸۰ در همین روستای حسین‌آباد (اشرف دره) شهر بجنورد است. من شش‌فرزند دارم، سه دختر و سه پسر، همسرم کشاورز است و من هم خانه‌دار. ما خانواده‌ای مذهبی و سنتی هستیم و بچه ها هم در همین فضا رشد پیدا کردند. علاوه بر شهید، همه ما به اهل بیت(ع) ارادت داریم. دوران کودکی حامد مانند همه هم سن وسالانش گذشت؛ تا وارد دبستان شد. او تا مقطع راهنمایی ادامه تحصیل داد و بعد هم برای کمک به پدرش دست به کار شد. او به رستوران می‌رفت و کار می‌کرد. حتی وقتی از مرخصی برمی‌گشت، به عنوان پیک موتوری مشغول به کار بود. به دلیل وضعیت مالی نامناسب خانواده، زیاد مرخصی نمی آمد چون نمی توانست هزینه‌های رفت و برگشت این مسیر طولانی را تأمین کند. به همین دلیل شرایط برایش سخت بود.

■ **من شهید می‌شوم!**

پسرم خوش اخلاق و نمازخوان بود و به ورزش فوتبال و مسجد علاقه داشت. ما تا حد توان همیشه از او حمایت می‌کردیم. حامد اهل فوتبال بود، با همه سختی و دوری راه و نبود امکانات و عدم تمکن مالی خانواده پا به توپ شد تا شاید بتواند به شهرت برسد و کمک حالی برای ما باشد. حامد پا به میدان توپ گذاشت و توانست هر طور می‌شود لباس دروازه‌بانی تیم راه آهن را به تن کند و نهایتاً حامد من نه در میانه میدان ورزش که در میانه میدان جهاد و رزم به شهرت رسید. سرنوشت برای او شهرتی متفاوت و بزرگ‌تر رقم زد؛ نامش با ایثار و فداکاری پیوند خورد و به جای یک ستاره فوتبال، ستاره‌ای در آسمان افتخارات وطن شد. او در منطقه یکم نیروی دریایی ارتش در بندرعباس خدمت می‌کرد. خدمتش تمام شده بود و قرار بود چند روز دیگر تسویه کند و برگردد که شهید شد. در روستا و محل خدمتش هیچ‌کس از او ناراضی نبود. خیلی با اهل خانواده صمیمی بود؛ او بسیار مهربان، دلسوز و برای همه احترام زیادی قائل بود. آرزوهای زیادی برای خود داشت. آینده زیبایی برای خودش ترسیم کرده بود. ازدواج و ساخت خانه در روستا. همیشه به ما از وضعیت خدمتی‌اش می‌گفت، اینکه هوا خیلی گرم است و شرایط سختی داریم. اما ماند و خدمت کرد. خصوصیت دیگر او این بود که از پیشرفت همه اطرافیان خوشحال می‌شد. خیلی دوست داشت موفقیت اطرافیان را ببینید و همیشه به دیگران کمک می‌کرد، بی‌هیچ چشم‌داشتی. یک بار هم نشد کسی از او کمک بخواهد و او نه بگوید.

> **حامد اهل فوتبال بود، با همه سختی و دوری راه و نبود امکانات و عدم تمکن مالی خانواده پا به توپ شد تا شاید بتواند به شهرت برسد و کمک حالی برای ما باشد. حامد پا به میدان توپ گذاشت و توانست هر طور می‌شود لباس دروازه‌بانی تیم راه آهن را به تن کند و نهایتاً حامد من نه در میانه میدان ورزش که در میانه میدان جهاد و رزم به شهرت رسید**

ادای احترام مسئولین ارتش و امیر ایرانی بر مزار شهید ربانی

حدود یک ساعت قبل از حمله رژیم صهیونیستی به محل خدمتش، با برادرش صحبت کرد و گفت که نمی‌تواند محل خدمتش را ترک کند. می‌گفت: «من اینجا شهید می‌شوم.» همچنین با خواهرش صحبت کرده بود و آخرین اخبار جنگ را پیگیری می‌کرد. او از شهادت خود آگاه بود. پیش از شهادتش، یک پلاک به هم خدمتی‌اش که دوست صمیمی‌اش بود هدیه داد و گفت: «این از طرف من پیش شما به یادگار بماند.» در حملات اولیه رژیم صهیونیستی به منطقه یکم امامت نیروی دریای ارتش و بعد از انفجار یکی از دوستانش به شدت مجروح شده و در آتش گرفتار می‌شود، او فریاد می‌زند و از حامد کمک می‌خواهد. حامد که دوستش را در آتش می‌بیند به کمکش می‌رود اما او هم مورد حمله دوم دشمن قرار گرفته و هر دو با هم به شهادت می‌رسند.

■ **پدر از حج برگشت و فرزند از مسلخ عشق**

وقتی همسرم می‌خواست به حج برود حامد خیلی خوشحال بود و آرزو داشت کمک حال ما باشد، هم در هزینه‌ها و هم در کارهای خانه تا بابا با خیال راحت به سفر برود. اما چون سرباز بود و شغل مناسبی نداشت، نمی‌توانست از نظر مالی به بابا کمک کند اما تمام تلاش خود را کرد تا سفر بابا به بهترین شکل ممکن انجام شود. حتی همان روزی که قرار بود همسرم به حج برود برای بدرقه‌اش آمد. او مرخصی گرفت و به تهران آمد، سپس به روستا رفت. با اینکه هوا بارانی بود و مسیر رسیدن به روستا برای او بسیار سخت بود اما او آنقدر خوشحال بود که پدرش قرار است به حج برود که همه مسیر را با شور و ذوق خاصی طی کرد. آنها خیلی با هم در تماس بودند. حاجی به زیارت خانه خدا رفت و فرزندمان اسماعیل گونه به مسلخ عشق رفت. بازگشت همسرم از حج همزمان شد با آمدن پیکر شهیدمان. هر دو در یک روز به خراسان‌شمالی (بجنورد) رسیدند.

■ **مبهوت عکس شهید**

وقتی همسرم از سفر حج باز می‌گشت، هنوز از شهادت حامد خبر نداشت. ما پیکرش را از بندرعباس آوردیم و او هم از مرز مهران، با سواری خودش را رساند. ساعت ۱۲ شب به خانه رسید. عموها و بستگان برای استقبالش آمده بودند. همانجا به همسرم گفتند حامد تصادف کرده است. در مکه هم گوشی‌اش را از او گرفته بودند و در حالت پرواز گذاشته بودند، برای همین تا زمانی که وارد کشور نشده بود، از شهادت حامد خبری نداشت. او سواد نداشت وقتی سراغ حامد را گرفت به او گفتند، تصادف کرده و هنوز خبر شهادت را به او نداده بودند. اما کمی بعد به او گفتند حامد به شهادت رسیده است و او مات و مبهوت فقط عکس‌ها و تصاویری را که روی در و دیوار نصب شده بود، نگاه می‌کرد.

اینگونه شد که حملات رژیم منحوس و متجاوز صهیونیستی به پایگاه یکم دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران خانواده ما را داغدار کرد. خانواده ما برای آخرین وداع به بندر عباس رفتند و پس از چهار مرحله تشییع باشکوه در بندرعباس، شهرستان راز، شهر یکه سعود و روستای حسین‌آباد، پیکر پاک حامد به خاک سپرده شد.

■ **مزار یک شهید**

مزار نورانی سرباز شهید حامد ربانی، تا ابد زیارتگاه عاشقان شهدا و دلدادگان مکتب سیدالشهدا(ع) خواهد بود. مزار او بوی غیرت و ایثار می‌دهد. جوان رعنای خانه ربانی‌ها تن به ذلت نداد. حامد به گفته خانواده و مادر اعتقاد داشت که باید جان خود را برای این کشور فدا کرد. همیشه می‌گفت در همین لباس نظامی تا آخرین نفس به وطن، جمهوری اسلامی ایران و مردم خدمت خواهد کرد.

شهید حامد ربانی

حضور مادر و پدر شهید بر مزار فرزند شهیدشان حامد ربانی

> **پیش از شهادتش، یک پلاک به هم خدمتی‌اش که دوست صمیمی‌اش بود هدیه داد و گفت: «این از طرف من پیش شما به یادگار بماند.» در حملات اولیه رژیم صهیونیستی به منطقه یکم امامت نیروی دریای ارتش و بعد از انفجار، یکی از دوستانش به شدت مجروح شده و در آتش گرفتار می‌شود، او فریاد می‌زند و از حامد کمک می‌خواهد. حامد که دوستش را در آتش می‌بیند باز می‌گردد اما او هم مورد حمله دوم دشمن قرار گرفته و هر دو با هم به شهادت می‌رسند**

تصویری از پدر و مادر شهید ربانی در روستای اشرف دره

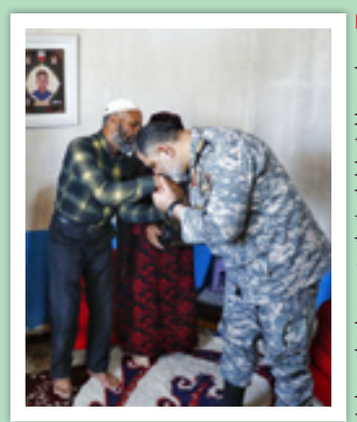

بوسه امیر دریادار شهرام ایرانی، فرمانده نیروی دریایی راهبردی ارتش

او فرزند ملت بود

ناخدا دوم سیدمحمد موسوی فرگی، مدیر روابط عمومی نیروی دریایی ارتش که همراه امیر دریادار شهرام ایرانی فرمانده نیروی دریایی ارتش به منزل شهید رفته بود، ماجرای سفر به روستای حسین‌آباد را اینگونه برای‌مان روایت می‌کند: از مسیر کوهستانی و جاده‌ایی که از دل رودخانه گذر می‌کرد به روستای زیبای حسین‌آباد رسیدیم. از نگاه‌های مردم که پر از غرور و اندوه بود و از دیدن خانه شهید حامد ربانی که ساده و بی‌تکلف بود با آن دیوارهای خشتی و سقف چوبی‌اش که حالا با افتخار آراسته شده بود به عکس‌های شهید ربانی احساس خاصی به ما دست داد. گویی از دیوارها فریاد رسای غیرت و ایثار بلند بود و به گوش ما می‌رسید.

عده‌ای از مردم روستا با لباس‌های محلی و چهره‌هایی آفتاب‌سوخته، کنار جاده ایستاده‌اند به انتظار. نگاه‌شان توأم با احترام است، در عمق چشم‌هایشان افتخار شهادت دردانه‌شان موج می‌زند. در انتهای کوچه‌ای باریک، خانه شهید است، شبیه کوچه باغ و درختانی که شاخه‌هایشان از اطراف به سمت دیوار کوچه خم شده‌اند و شبیه طاق نصرتی هستند که در استقبال از میهمانان صف کشیده‌اند.

به خانه ربانی‌ها می‌رسیم، در پای یک کوه و ایوانی که تصویری بزرگ از حامد بر دیوارش نصب شده است. این یعنی نشانی را درست آمده‌ایم. دیوارهای خشتی و حیاطی که حصاری نداشت، همه و همه زیبایی خارق‌العاده‌ای را به نمایش گذاشته بودند.

از همه زیباتر همان لبخند دلنشین حامد است. روی همان تصویر بر دیوار خشتی خانه. با استقبال اهل خانه وارد اتاقی می‌شویم. اتاقی که در کمال سادگی با گلیمی که هنر دست زنان آبادی را به رخ می‌کشد، بافته شده و پشتی‌هایی که به دیوار ترک خورده خشتی تکیه داده شده‌اند، همه و همه احساسی از غیرت و مردانگی و غرور را به حاضرین القا می‌کند.

نشستیم پای صحبت‌های مادرانه و پدرانه از شهید. میان حرف‌ها و روایت خانواده، امیر ایرانی فرمانده، بوسه‌ای بر دستان پدر شهید می‌زند، همان می‌شود موجب قوت قلب و تسلای دلشان.

فرمانده که آمده بود برای عرض تعزیت، ساده و صمیمی نشست کنار مادر و پدر شهید و از ارزش خون پاک شهدا و امنیتی که به برکت آن حاصل شده، سخن گفت. او همراه با خانواده راهی مزار شهید شدند. مزار خاکی شهید با پرچم پرافتخار ایران عزیزمان پوشانده شده بود. امیر دریادار ایرانی فاتحه‌ای نثار شهید کرد و بر خاک پاک شهیدی که مظلومانه به شهادت رسید بوسه زد و خطاب به مادر شهید گفت: «خون پاک شهید ربانی، نه فقط امنیت را برای ایران به ارمغان آورد، بلکه وحدت را میان اقوام و مذاهب این سرزمین تقویت کرد. امروز، حسین‌آباد دیگر فقط یک روستا نیست؛ نماد ایستادگی و ایمان است. مادر، امروز ما آمده‌ایم تا به شما بگوییم که حامد، فقط فرزند شما نبود. او فرزند ایران بود.»

حالا دیگر آن خانه کوچک روستایی نماد عشق به میهن و ایثار پای دین شده بود. هدیه‌ایی نمادین از نیروی دریایی ارتش جمهوری اسلامی ایران، از سوی امیر ایرانی به مادر شهید تقدیم می‌شود تا به یادگار بماند.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۳۹۰

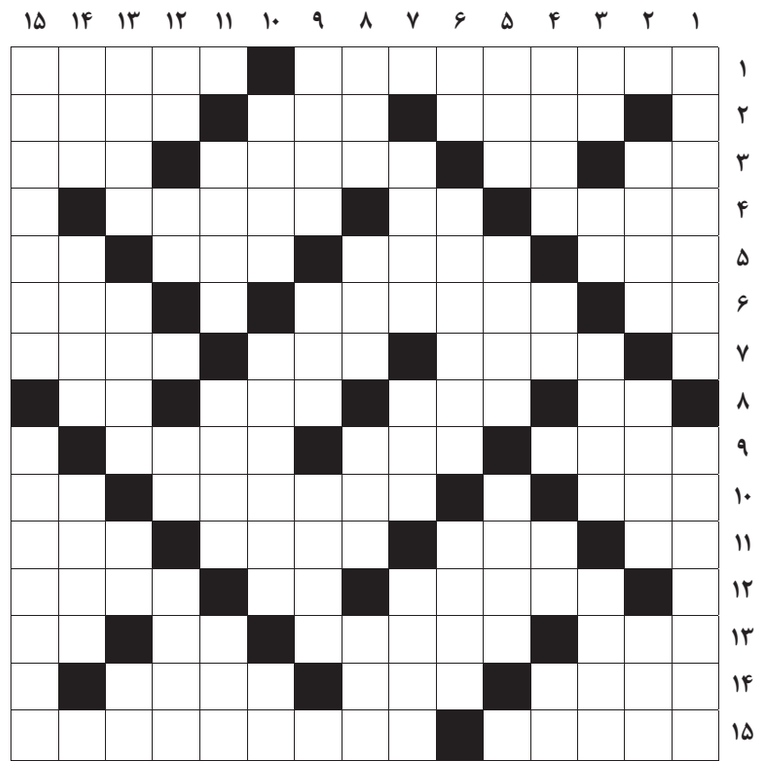

از راست به چپ

■۱- بنیانگذار جنبش مقاومت اسلامی - باغی در شیراز ■۲- دریاچه کلاردشت - ریسمان - از ورزش‌های راکتی ■۳- مادر لر - پسوند خوراک - قیادت - هنر فرنگی ■۴- جناح لشکر - گل سرخ - بی‌نظیر ■۵- سلاح روباه - مکان و آشیان - درختی همیشه سبز - فنی در کشتی ■۶- نمایش متنوع - رنگی که از ترکیب سیاه، سرخ و زرد به دست می‌آید - مرزبان ■۷- مخفی شدن و یورش ناگهانی به دشمن - سود حرام - چاشنی غذایی تند ■۸- ورزش مادر - زینت انسان - پرنده‌ای خوش آواز شبیه بلبل - یازده ■۹- اولین خط مسلمانان - زادگاه پدر شعرنو - درنگ، آینده نگری ■۱۰- دام صیاد - از پرندگان بی‌پرواز - درنوردیدن ■۱۱- کلاه انگلیسی زبان - گوسفند زاده - گروه تحقیقاتی - سپیده ■۱۲- عدس - حرف همراهی عرب - نوعی مقوای ضخیم ■۱۳- پسوند نگهدارنده - چین پیشانی - طلا - بخار دهان ■۱۴- از ماکیان - نوردهنده - پماد ضد سردرد ■۱۵- ترازنامه - وساطت برای صلح و آشتی

از بالا به پایین

■۱- شمالی‌ترین شهر استان خوزستان - از غذاهای سنتی خطه سرسبز شمال ■۲- شهری نزدیک تبریز - مال و ثروت - جواب مثبت ■۳- درخت انگور - صد متر مربع - شهر مقر حکومت مولای متقیان - کاشف وراثت ■۴- کار چاق کن - شهر آرامگاه پروین اعتصامی - خشکی - ویتامین انعقاد خون ■۵- دندان تیز چهارپایان - آماده و فراهم - مادر امام زمان (عج) ■۶- اسب تبریزی - مولف راحه الصدور - شبیه و نظیر ■۷- برجستگی مارپیچ داخل سوراخ مهره - رئیس جمهوری که فرمان جنگ علیه عراق و افغانستان را صادر کرد - بخشنده ■۸- یار مشهدی - رود بزرگ سوئیس - از آفات نباتی - لوله غذا ■۹- نوعی خویشاوندی - آدم سخت‌گیر وجدی - چرک گوشه چشم ■۱۰- گلی است خوشبو - شنیدن - خودروی کاروان ■۱۱- فلانی - ورقه نازک ثبت مشخصات - جدول محاسبات نجومی ■۱۲- ورق کاغذ - جدید - روحانی زرتشتی - سرمربی سایپا ■۱۳- بزه - سریع‌ترین روش شنا - قیمت بازاری - حیوان باوفا ■۱۴- اولین تجربه غذایی انسان‌ها - آشکار - محصل مراکز علوم دینی ■۱۵- دلیل آوردن برای اثبات امری - دلواپسی و آرامش نداشتن

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۸	۵	۲						۱
						۶	۴	
			۸		۱			
	۷	۴			۳			
						۳	۶	
		۳		۵	۲			
						۸		۴
			۱		۹			
۵	۳						۲	

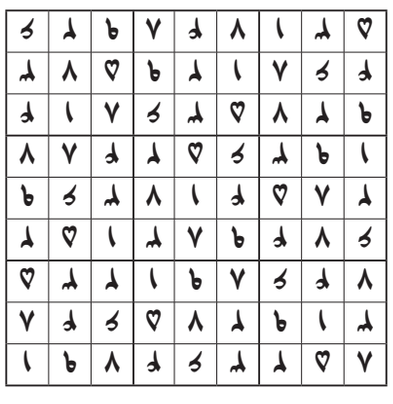

جدول کلمات متقاطع
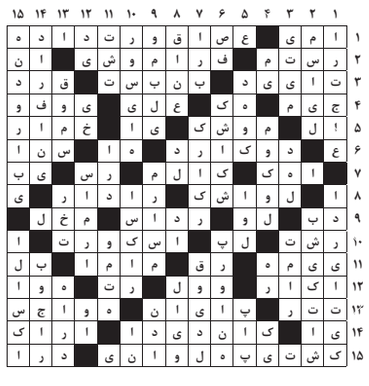
پاسخ جدول شماره ۷۳۸۹